

جبر و اختیار

● شما آراء و نظریاتی دربارهٔ جبر و اختیار دارید که در این جلسه بنا داریم با برخی از آن‌ها آشنا شویم. ما می‌دانیم که اصل اساسی حاکم بر انسان، «حُبِّ ذات» یا علاقهٔ انسان به ادامهٔ «من» است. از همین جا، احساس لذت و دفع آلم پیدا می‌شود. شما غیر از طلب لذت و دفع آلم، به عوامل مؤثر دیگری هم اشاره نموده و آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرده‌اید:

۱- عوامل برون ذاتی ثابت ۲- عوامل برون ذاتی متغیر ۳- عوامل درون ذاتی ثابت ۴- عوامل درون ذاتی متغیر.

در آغاز بحث، دربارهٔ این عوامل که موجب تحقق «کار» می‌شود، مطالبی را بفرمایید.

جعفری: پیش از آن که وارد بررسی این عوامل چهارگانه شویم، باید موضوعی بسیار مهم را مطرح کنیم که شاید مفید باشد. ما باید برای جبر و اختیار، دو پرونده در نظر بگیریم:

الف - پروندهٔ علمی و فلسفی

ب - پروندهٔ عملی

از نظر پروندهٔ علمی و فلسفی جبر و اختیار نباید عجله کنیم و بگوییم این بحث در برهه‌ای از تاریخ تمام شده و همان است که ما فهمیدیم و آیندگان باید از آن تبعیت کنند! این نظریه‌ای غلط است که خیلی از افراد در علوم انسانی مرتکب آن می‌شوند. آن‌ها می‌خواهند وضع انسان را که از نظر ارتباط‌های چهارگانه (ارتباط انسان با خدا، با خودش، با جهان و با هم‌نوع خود) در یک نظام «باز» قرار دارد، «بسته» تلقی کنند و از این‌رو، ادعا می‌کنند که باید همین امروز حرف آخر را زد. شاید یکی از عوامل عقب‌افتادگی علوم انسانی، این است که بعضی افراد، «جز این نیست»ها را مطرح کردند و در نتیجه مکاتب مختلف در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. عده‌ای نیز به این نتیجه رسیدند که باید مسئله را رها کرد، زیرا پیشینیان هر اندازه که تلاش کردند، راه به جایی نبردند؛ در حالی که ممکن است گذشتگان بگویند: ما متناسب با معلومات خود، دربارهٔ این موضوعات انسانی اظهار نظر کردیم.

انسان موجودی است که میان دو نظام (سیستم) باز قرار دارد. یعنی نظام باز بیرونی که جهان هستی است و نظام باز درونی - با این که بسته‌نماست - و باید به او اجازه دهیم تا در هر برهه، در این باره بحث کند. شاید به این علت، این مسئله به این زودی‌ها حل نمی‌شود که باید مغز بشری شکوفا شود و دریابد که در درونش چه چیزهایی است! گاهی ما انسان‌ها، هنگام حرکت به سوی اهداف خود، ممکن است به حقایقی برسیم که از خود هدف‌ها مهم‌تر باشد.

پرونده دیگری، عمل انسان‌هاست. یعنی اگر به ذهن مردم این مطلب خطور کند که: «مجبورند یا مختار»، چه باید بکنند؟ ممکن است برخی تصور کنند که «عمل»، مربوط به چیزهایی است که برای ما محاسبه نشده است، بنابراین، از جبر نمی‌توان گریخت. برای جلوگیری از این اشتباه، باید به پرونده جبر و اختیار رسیدگی کرد. می‌توان مسئله را به این صورت مطرح کرد که: انسان در هر موقعیتی که قرار گرفته، بر اساس سلسله‌ای از عوامل و انگیزه‌هایی بوده است.

برای مثال، این که اکنون ما این جا نشسته‌ایم، بر اساس عواملی بوده که بعضی از آن‌ها از قبل موجود بوده است. به عبارتی دیگر: فرض را بر این بگذاریم که همه عوامل و انگیزه‌ها، جبری بوده است. آیا این لحظه که در این جا و در میان قوانین فراوان غوطه‌ورید، می‌توانید قدم بعدی را بر مبنای خیر و کمال بردارید (بحث توانایی است نه جبر و اختیار)، اسمش را جبر به توان بی‌نهایت بگذارید. مثلاً بنده می‌خواهم برای کار خیر قدم بردارم و در خود احساس توانایی می‌کنم و آن را بر مبنای جبر تفسیر می‌کنم. مسئله‌ای نیست؛ بگویید جبری است، اما قدم را بردارید. اگر بگویید من توانایی ندارم، کار شما هیچ ارزشی نخواهد داشت. در نهایت، انسان با مجموعه عواملی به موقعیتی خاص می‌رسد.

فرض کنید شخصی بر اساس عوامل و انگیزه‌های مادی، شهرت پرستی و مقام‌جویی، به موقعیتی کنونی خود رسیده است. آیا الآن احساس می‌کنید که توانایی دارید تا قدم بعدی را برای وجدان، ارزش‌ها، تقرب به خدا و خدمت به انسان بردارید و اسم آن را جبر بگذارید؟ اشکالی ندارد، این قدم را بردارید و نام آن را هرچه می‌خواهید، بگذارید. ما با کلمه جبر و اختیار کاری نداریم؛ با واقعیت کار داریم. به نظر می‌رسد اگر انسان پرونده عملی جبر را بررسی کند، به طور قطع، عمل وی اختیاری - البته اختیاری نسبی - خواهد بود، و این مسئله، مغز او را مثل خوره نمی‌خورد. ما در طول تاریخ ندیده‌ایم که انسان‌های برانزده و فرهنگ‌ساز، سر روی زانو بگذارند و بگویند: بررسی کنیم که آیا خدا می‌داند ما باید کار کنیم تا زندگی خود را تأمین کنیم یا نه؟! ما تاکنون چنین چیزی ندیده‌ایم. اگر کسی شنیده، به ما بگوید تا در بحث‌های خود تجدیدنظر کنیم. ما ندیده‌ایم علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در مدیریت اجتماعی یا

حتی موقع کشاورزی بگوید: فعالیت‌های اجتماعی و بیل‌ها را کنار بگذارید تا ببینیم آیا خدا می‌داند ما بیل می‌زنیم یا نه؟ خدا می‌داند، درون تو است. یعنی ای انسان! برخیز که اراده داری؛ هدف خود را انتخاب کن و برو دنبال انجام کار. تمام شخصیت‌های تاریخ، بدون سؤال از قانون علیت، به کارهای خود پرداخته‌اند. بشر همواره راه خود را با احساس عمیق اختیار و مسئولیت ادامه می‌دهد. ما نباید با یک سلسله اصطلاح‌بافی، آن‌ها را مبهم کنیم.

● پس شما در حرکات انسانی، سه عامل را مؤثر می‌دانید: یکی *علاقة انسان به «من»* و دومی «جلب لذت و دفع آلم» که از مشتقات *علاقة انسان به «من»* است، و سومی هم عوامل چهارگانه مذکور است که در شروع بحث به آن‌ها اشاره شد. حال، این سؤال مطرح می‌شود که: ویژگی‌های اراده چیست؟ شما چند ویژگی را ذکر کرده‌اید که به دو نمونه آن اشاره می‌کنم:

۱- اراده، میان انسان و حیوان مشترک است. البته دامنه جلب منفعت انسان و حیوان را نمی‌توان با یکدیگر مقایسه کرد و انسان بر خلاف حیوان، دارای وجدان و شخصیت است.

۲- اراده، همواره پدیده‌ای بسیط نیست و بساطت و ترکیب آن، تابع موضوعی است که اراده به آن تعلق می‌گیرد. یعنی اگر متعلق آن بسیط باشد، اراده هم بسیط خواهد بود و اگر متعلق اراده، مرکب باشد، اراده هم مرکب خواهد بود. لطفاً درباره بساطت و ترکیب اراده، مطالبی را بفرمایید.

جعفری: فلسفه و علم‌النفس کلاسیک، حقیقت اراده را امری بسیط و تجزیه‌ناپذیر می‌داند و تفاوت در اراده، فقط در مراتب تشکیکی آن است. یعنی اراده ضعیف و اراده قوی داریم که البته این مطلب خوبی است. حکمای شرقی می‌گویند: اراده، شوق مؤکد است. اما آن‌ها این مسئله را مطرح نکرده‌اند که اراده قابل تجزیه به واحدهای کوچک‌تر قراردادی، به نام کوانتم‌های اراده است، شبیه کوانتم‌های فیزیکی. اراده، در اختیار «من» است و اگر نظر «من» درباره هدف تغییر کند، یعنی اگر احساس کند که هدف چندان مهم نیست که اراده قوی را برای انجام آن به کار بیندازد، بنابراین، فقط با میلی ضعیف دنبال آن می‌رود. اما اگر هدف را خیلی حیاتی تلقی کند، اراده شدت پیدا می‌کند. تقویت و تضعیف اراده، دلیل آن است که اراده، جریان و تقطیع و مقیاس‌های قراردادی دارد. باید توجه داشت که فرماندهی «من» در مورد اراده از میان نمی‌رود، بلکه «من» فرماندهی مطلق و کامل دارد و آن را کم و زیاد می‌کند. البته خود فرمانده هم انگیزه می‌خواهد و این که هدف برایش چگونه جلوه می‌کند، گاهی از درون اراده فرد تضعیف می‌شود و واحدی از ناخودآگاه وی، به سوی خودآگاهش می‌رود و مثلاً فرد با خود می‌گوید: فلان شخص قابل اعتماد نیست و نباید به حرف او گوش داد. این مطلب از ناخودآگاه یا حافظه به خودآگاه فرو می‌جهد

و اراده‌اش را تضعیف می‌کند. گاهی هم عظمتی از شخصیت یک نفر، از حافظه به ذهن آگاه آدمی خطور می‌کند و اراده تقویت می‌شود.

● شما این ویژگی را ذکر کرده‌اید که اراده پدیده واحدی نیست و علل و عوامل آن سه قسم است:

۱- عوامل لذت بخش ۲- فرار از درد ۳- علاقه به من.

سپس گفته‌اید: چون انگیزه‌های اراده مختلف است، پس خود اراده هم مختلف و متنوع می‌شود. این مثال را شما مطرح کرده‌اید که چون لذت و آلم دارای انواعی گوناگون است، پس اراده‌هایی هم که از لذت و آلم ناشی می‌شود، گوناگون است.

جعفری: تنوع لذت و آلم قطعی است. لذت علم غیر از لذت پیروزی است؛ لذت پیروزی غیر از لذت طعام است؛ لذت طعام غیر از لذت ازدواج است. ما نباید فریب یک جامع مشترک اعتباری را در لذت بخوریم و بگوییم: لذت، آن چیزی است که انسان از آن خوشش می‌آید. دردها هم متنوعند. درد نادانی داریم؛ درد فقدان دوستان داریم؛ درد فقدان شایستگی‌ها داریم. این‌ها متنوعند و ما تنوع آن‌ها را شهود می‌کنیم و به آن‌ها علم حضوری داریم. در این جا، این بحث مطرح است: آیا اراده‌ای که محصول این‌هاست، واقعاً یک نوع است یا تکلیف از آن «من» است؟ یعنی من، از لذت و آلم، کیفیتی خاص را به دست می‌آورد، وگرنه اراده همان اراده است. از نظر علمی، هر دو تفسیر را می‌توان مطرح کرد. یک احتمال این است که تکلیف از آن «من» باشد و اراده یک حقیقت باشد. احتمال دیگر این است که اراده تنوع داشته باشد که البته راهی برای اثبات این فرض نیست.

● شما تفاوتی هم میان اراده و میل قایل شده‌اید. یعنی میل را همان رغبت و خواستن ابتدایی می‌دانید که به مرحله اکید آن نرسیده، ولی اراده، همان رغبت و خواستن است که به مرحله شدید رسیده و به مثابه وسیله‌ای مهم برای ایجاد و تحقق کار درآمده است، و از همین جاست که با فیلسوفان کلاسیک، بحثی درباره عوامل پیدایش کار اختیاری دارید. از نظر فلاسفه گذشته، برای آن که کار اختیاری سر بزند، در مرحله اول باید تصور آن کار وجود داشته باشد و در مرحله دوم باید سود و زیان کار بررسی شود و چنان چه آن کار سود داشت، موازنه‌ای میان مصالح و مفاسد کار به میان آورد، سپس به امکان وسایل کار توجه کرد. پس از این مرحله، میل و رغبت پیدا می‌شود و سپس اراده و تصمیم کار و اختیار. شما در مورد این دیدگاه، نقدی دارید؛ اگر ممکن است، نظر خود را بفرمایید.

جعفری: این که ما بیاییم و زمان را مانند نخ‌ی در نظر بگیریم و امور مذکور را مانند دانه‌های تسبیح به دنبال هم فرض کنیم، بعید به نظر می‌رسد. در حال تصور فعل، ممکن است مطلبی به ذهن انسان ظهور

کند و آدمی به جزمیت برسد و قبل از آن که به موازنه برسد، تصمیم بگیرد. یعنی درون فرد، سلسله‌ای از حالات روانی پیدا شود و فرد به نقطه‌ای برسد که با خود بگوید: پس اراده و مراحلی که باید پشت سر آن قرار گیرد، چه شد؟! این اشکال مهمی است. علاوه بر این، اراده تابع فرماندهی شخصیت «من» است و این‌گونه نیست که اگر اراده به وجود آمد، «من» باید به دنبال آن تصمیم بگیرد. ممکن است که فرد مدتی در اراده بماند، یا بار دیگر در موازنه تجدیدنظر کند.

شما قاضی دقیق و شریفی را در نظر بگیرید که مشغول بررسی پرونده‌ای است. ابتدا یک یا دو ماده قانونی را می‌بیند و نظرش را درباره متهم ارائه می‌دهد؛ ممکن است با توجه به پرونده، ناگهان تبصره ماده‌ای به ذهنش خطور کند و جلوی اراده او را بگیرد. اراده، مانند فوتون‌های نور در حال ریزش است و گاهی «من» به او می‌گوید: «بایست (توقف کن)، مسئله‌ای جدید پیش آمده است!»

باید توجه داشت که صاحب‌نظران امر، مسائل اراده و تصمیم و وصول به هدف را با سلسله‌ای مسائل عمومی مثال می‌زنند. به عنوان مثال، بنده می‌خواهم به آن طرف بروم و لیوان آب را بردارم. برای انجام این کار، اول تشنگی پیش می‌آید و سپس این تشنگی در من ایجاد حرکت می‌کند و پس از آن که به آن رسیدم، هدف تحقق می‌یابد. آیا همه افعال ما از این قبیل است؟ آیا به طور دقیق می‌توان چگونگی اراده یک ریاضی‌دان را هنگام حل مسائل ریاضی، تجزیه و تحلیل کرد؟ کارها مختلف است. وقتی **بتهوون** می‌خواست نت‌های آهنگی را بسازد، کارش با کار کسی که می‌خواسته کتاب را از قفسه بردارد، قابل مقایسه نیست. خدا می‌داند اراده در مغز نوابغ چه می‌کند! آن هم هنگامی که یک هدف بسیطی را از یک سلسله مقدمات مرکب به دست می‌آورند. مگر در خود اختیار، همین حرف مطرح نشده است؟ یکی از بزرگان می‌گوید:

تشخیص نسبت واحد به تریلیون، خیلی ساده‌تر از شناسایی نقش اراده و تصمیم در اختیار است.^۱

منظور او این است که همه حکمای قرون و اعصار، از حل این مسئله عاجزند. بسیار خوب، چه باید کرد؟ باید مثال‌های ساده را کنار گذاشت و به بررسی کارهای ظریف و دقیق پرداخت که اراده در آن، امری است بسیط و هر لحظه در حال ریزش است و گاهی «من» به او دستور توقف می‌دهد. این که قدرتی درونی از «من»، در جریان اراده وجود دارد، دلیل بر آن نیست که اراده می‌رود و جایش تصمیم می‌آید. ممکن است برای پیدایش تصمیم، اراده ضعیف گشته و یا تشدید و یا اصلاً منفی شود؛ یعنی اراده به

سراغ اموری دیگر برود و سپس تصویری دیگر برای انجام کار پیش آید. در کارهای بسیار حساس، مانند مسائل هنری، قضایی و سیاسی، می‌توان تشخیص داد که مسئولیت اراده چیست!

● شما جایی اشاره دارید که سه عامل در انجام فعل دخالت دارد: ۱- اراده ۲- تصمیم ۳- نظارت و تسلط «من». هم چنین، گفته‌اید: این عوامل، علت اصلی کار نیستند، بلکه در کارهای اختیاری باید دو اراده، دو تصمیم و دو نظارت «من» را در نظر بگیریم. اکنون که بحث اراده مطرح است، باید به این نکته اشاره کنیم که یکی از آرای ابتکاری شما، تفاوتی است که میان اراده و تصمیم می‌گذارید. متفکران پیشین، میان اراده و تصمیم تفاوتی چندان قایل نبودند و همین قدر می‌گفتند که: «شوق اکید، موجب صدور کار می‌شود»؛ در حالی که شما معتقدید: تصمیم، حالت شدت یافته اراده نیست و سه تفاوت عمده با یکدیگر دارند:

۱- در بسیاری اوقات، اراده کاری را در درون خود حس می‌کنیم، اما اثری از تصمیم در خود نمی‌بینیم.

۲- اراده، انواعی مختلف دارد؛ در حالی که تصمیم، چیز واحدی بیش نیست.

۳- اراده به عنوان اشتیاق، ممکن است به کارهای محال تعلق گیرد، ولی تصمیم هیچ وقت به کارهایی که امکان پذیر نیست، تعلق نمی‌گیرد. لطفاً توضیحاتی بیش تر در این زمینه بفرمایید.

جعفری: تفاوت دیگری هم وجود دارد که باید در چاپ بعدی کتاب جبر و اختیار اضافه شود و آن این است که: تصمیم در کارهای دیگران امکان پذیر نیست. به عنوان مثال، من تصمیم بگیرم که کشتی گیر مورد علاقه من، حریف خود را به زمین بزند. در این جا، من نمی‌توانم تصمیم بگیرم، ولی می‌خواهم آن فرد مورد نظر من برنده شود. این مثال را یکی از فیلسوفان زده است. در واقع، من جدی‌ترین اراده را برای پیروزی کشتی‌گیر مورد علاقه خود دارم و شوق مؤکد هم بالاتر از این نمی‌شود، به ویژه اگر شرط بندی خیلی بالایی هم موجود باشد. اراده از این بالاتر امکان پذیر نیست، اما من نمی‌توانم تصمیم بگیرم.

خاطره‌ای از مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله در مشهد دارم. یک روز برای استراحت به منطقه عنبران رفته بودیم که شهید مطهری و بعضی از دوستان نجف و قم هم در آن جا حضور داشتند. حدود ساعت ده صبح، این بحث در خدمت علامه طباطبایی و شهید مطهری مطرح شد. جلسه با عظمتی بود. بنده می‌گفتم: تصمیم غیر از اراده است و علامه طباطبایی از این نظریه که «تصمیم عین اراده است»، به طور جدی دفاع می‌کرد. مرحوم شهید مطهری تقریباً تمایل به دیدگاه بنده داشت. هنگام نماز شد، در حالی که بحث تمام نشده بود.

پس از نماز و استراحت، دوباره مسئله مطرح شد و سرانجام نه بنده مطلب علامه را قبول کردم و نه ایشان نظر مرا. از جمله مسائلی که آن جا مطرح کردیم، این بود که تصمیم در دست انجام‌دهنده کار است، ولی اراده می‌تواند در دست دیگری باشد. البته این مثال از بنده نیست، بلکه از یکی از بزرگان است.

آن چه که این خاطره شیرین را در حافظه‌ام در جایگاهی بسیار مهم قرار داده است، به طوری که هر وقت آن را به خاطر می‌آورم، احساس عظمت این مرد (علامه طباطبایی) مرا در دریایی از نور غوطه‌ور می‌سازد، این است که چند ساعت درباره مطلبی ظریف بحث شد، اما از این مرد، یک کلمه «من» شنیده نشد. این بحث یک طرف و عظمتی که علامه طباطبایی و شهید مطهری -رحمة الله علیهم- از خود نشان دادند و واقعاً آموزنده بود، طرف دیگر. این مرد (علامه طباطبایی) کلمه‌ای نگفت که مثلاً من سی سال به ملاصدرا اعتراض کرده‌ام؛ شما دیگر چه می‌گویید؟ یا این که بگوید: من می‌گویم، پس چنین بکنید! هیچ نوع امر و نهی از ایشان (علامه طباطبایی) دیده نشد و فقط واقعیات را با کمال تواضع بیان کرد. از خدا می‌خواهیم که هر دو بزرگوار را غریق رحمت فرماید.

● شما بحثی هم درباره این موضوع دارید که: آیا اراده، آزاد است یا نیست؟ برخی از افراد، آزادی یا جبر را به اراده نسبت می‌دهند؛ مثلاً می‌گویند: در فلان کار، از آزادی اراده برخوردار بودیم، یا برای کار دیگر، آزادی اراده نداشتیم. به نظر شما، آیا آزادی را می‌توان به اراده نسبت داد یا نه؟ شما گفتید: اراده، چه در مرتبه ضعیف و چه در مرتبه قوی، اصلاً آزاد نیست. یعنی ما اصلاً اراده آزاد نداریم و اراده فعالیت درونی است که معلول فعالیت غریزه‌ای از غرایز است. به بیانی دیگر: اراده، تابع انگیزه‌ها و ناشی از نظارت «من» است. لطفاً مقداری هم درباره این موضوع، مطالبی بیان کنید.

جعفری: بنده این مطلب را زیاد دیده‌ام که می‌گویند: اراده فلانی آزاد بود، یا اراده آزاد نداشت. هنگام بررسی مسائل جبر و اختیار، این سؤال برایم مطرح شد: با توجه به این که اراده، یک جریان است، آیا این حرف درست است یا نه؟ آن موقع به این نتیجه رسیدم: کسانی که می‌گویند وجدان آزاد، از آن‌هایی که می‌گویند اراده آزاد، علمی‌تر بحث می‌کنند. این مطلب را بعضی از نویسندگان که از ادبیاتی والا برخوردارند، یعنی یا فیلسوف‌اند و یا روان‌شناس، گفته‌اند. **داستایوفسکی** در کتاب **یادداشت‌های زیرزمینی** این تعبیر را دارد که: «شما مدیران جوامع، با در نظر گرفتن مصالح جامعه کار کنید تا ما با وجدان آزاد در اختیار شما قرار بگیریم». تعبیر وجدان آزاد، صحیح‌تر به نظر می‌آید تا اراده آزاد. اراده عبارت است از: جریان‌پذیری اعصاب از نظر فیزیولوژیکی و تحریک «من» از نظر روانی. آن چه که پشت

پرده است، «من» و شخصیت انسانی است که به طور دقیق می‌تواند اراده را هدایت کند، یا مانعی سر راه آن قرار دهد. بنابراین، هر چه استقلال و عظمت شخصیت بالاتر باشد، بر کارهای اختیاری مسلط‌تر خواهد بود و در هر لحظه می‌تواند از اختیار برخوردار شود و اراده را توجیه کند.

یکی از اساتید ما در نجف، وقتی رابطهٔ ماوراء طبیعی جبر و اختیار را مطرح می‌کرد، این مثال را ذکر کرد: تصور کنید ما با شخصی فلج مواجه هستیم که نمی‌تواند حرکت کند و قبل از فلج شدن، به او خوب و بد امور را آموزش داده‌ایم. به وی گفته‌ایم که هدف‌گیری‌های انسان باید خوب باشد و همیشه باید مصالح خود و جامعه را در نظر بگیرد. ارادهٔ وی سالم است و فقط قدرت حرکت ندارد. او را به یک جریان الکتریسیته وصل می‌کنیم؛ کلید برق هم در دست ماست. دسته‌ای گل و قطعه‌ای سنگ به او می‌دهیم و می‌گوییم: به سوی آن شخص برو و اختیار داری که گل به او بدهی یا سنگ به او بزنی. اگر گل به او بدهی، محبوب خواهی شد و اگر سنگ به او بزنی، آدمی منفور خواهی شد و کیفی خواهی دید. او راه می‌افتد تا به سوی او برود، و کلید هم در اختیار ماست. یعنی هر لحظه می‌توانیم حرکت او را قطع کنیم. این فرد فلج، وقتی به آن شخص می‌رسد، هم می‌تواند سنگ را بزند و هم می‌تواند دسته گل را به او بدهد. هر چند قدرت (جریان الکتریسیته) از من است، اما اختیار در دست اوست.

این مثال، بسیار خوب است، زیرا هم مسئلهٔ اختیار را حل می‌کند و هم مسئلهٔ «لا حول و لا قوه الا بالله» را؛ یعنی این که استطاعت از خداوند است و اختیار از انسان. با این بیان، شخصیت انسان، کلید جریان و توقف اراده را در دست دارد و اگر هدف، انگیزگی خود را از دست بدهد، اراده ضعیف می‌شود. البته کلید یا روشن است یا خاموش، و حالت سومی ندارد، اما شخصیت می‌تواند مرحله به مرحله گام‌هایی را بردارد. به عبارتی دیگر: اگر هدف، عظمت خود را از دست بدهد، اراده سمت معکوس را پیش خواهد گرفت. بعدها دیدم که بعضی از متفکران مغرب‌زمین هم این مطلب را بیان کرده‌اند، ولی استدلالی برای آن ارائه نداده‌اند.